

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۰۲ - ۷۷

بررسی ویژگی‌های اخلاقی و فکری انسان کامل در آثار مسلم عطار

شاهرخ حکمت^۱

چکیده

جست و جوی انسان کامل و پیروی از او همواره آرمان بشر در طول تاریخ بوده است. عطار همواره با تأسی به انبیای الهی، به کمال انسانی می‌اندیشد و معتقد است راه یافتن به دنیای علم و معرفت و حقیقت، فقط با دستگیری انسان کامل میسر می‌شود. عطار شاعر نام‌آور قرن هفتم، خود پیر دل سوخته‌ای است که با عشق الهی برای پیمودن طریق حقیقت، چراغ شریعت را فروزان کرده و فرا راه طالبان حقیقت قرار داده است تا هفت وادی عرفان را از طلب تا فقر و فنا، منزل به منزل طی کنند. او همواره به کمال انسانی می‌اندیشد و در تمام آثار خود به نوعی موضوع انسان کامل را مطرح می‌کند. شیخ عطار شاعر و عارف بزرگی است که هم به عرفان نظری هم به عرفان عملی هر دو نظر داشته و بین آنها ارتباط برقرار کرده و بسیاری از نکات اخلاقی را با دقت بیان کرده است که شاید از این حیث در آثارش همانند یک معلم اخلاق عمل کرده است. او با استفاده از شیوه‌ی تمثیل به خوبی توانسته است هم مسائل عرفانی و هم نکات اخلاقی را که برگرفته از فرهنگ قرآنی و دستورات دینی است آشکار کند. این نوشتار بر آن است با روش توصیفی - تحلیلی به بیان نگرش و اندیشه عطار نیشابوری در مورد ویژگی‌های اخلاقی و فکری انسان کامل و چگونگی پیمودن مراحل کمال در آثار مسلم عطار بپردازد.

واژگان کلیدی

عطار، انسان کامل، آثار، سیر و سلوک، ویژگی‌های اخلاقی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی اراک، اراک، ایران.

طرح مسأله

کمال جویی و میل دست یافتن به حقیقت، نیازی فطری است که در نهاد بشریت به ودیعه نهاده شده است. در این میان جست و جوی انسان کامل و آرمانی و پیروی از او همواره در طول تاریخ، هدف دیرینه‌ی بشر بوده است و محور تمام ادیان الهی رسیدن به کمال و انسانیت است. انسان کامل اساس و رمز آفرینش است. او خلیفه الله و مظهر تجلی اسماء الهی است و رسیدن به قلّه‌ی معرفت و حقیقت جز با یاری و عنایت او میسر نمی‌شود. از این رو خداوند متعال می‌فرماید: «با ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله» (مائده/۳۵)

بدون شک عطار یکی از شاعران و عارفان بزرگ زبان فارسی است که خود به درجه‌ی والایی از کمال رسیده است و در آثار منظوم و منثور خود توانسته است به شکل‌های متفاوت انسان کامل و آرمانی را به تصویر بکشد. او بیشتر از هرکس دیگری ضرورت جست و جوی انسان آرمانی و پیروی از او را بیان می‌نماید.

در این پژوهش، پژوهشگر بر آن است تا با مطالعه‌ی دقیق، به بررسی ویژگی‌های اخلاقی انسان کامل و آرمانی در آثار مسلّم عطار بپردازد.

موضوع پژوهش حاضر، موضوعی است در خور توجه، که تا به حال به صورت یکپارچه و کامل در تمام آثار عطار مورد بررسی قرار نگرفته است و اگر تا به حال تحقیقی در این زمینه صورت گرفته بیشتر به طرح وادی‌های سلوک، آن هم فقط در منطق الطّیر پرداخته شده است. پژوهشگر در حین تحقیق و بررسی موارد زیر را از نظر گذرانده است که عبارتند از:

محمد ایرانی و حسین صادقی (۱۳۹۰) در مقاله «ارتباط انسان با خدا بر پایه‌ی تفکر خداگونه پنداری انسان در آثار عطار نیشابوری» اساس پژوهش را به رابطه انسان با خدا در آثار عطار، مبتنی بر رابطه‌ای آمیخته با عشق و محبت دانسته‌اند.

فاطمه کوبا و همکاران (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی و مقایسه مفاهیم عرفانی (با تأکید بر انسان کامل) منطق الطّیر با جانانان مرغ دریایی ریچارد باخ» به مقایسه دو دیدگاه کاملاً متفاوت پرداخته‌اند و بخش تطبیقی این پژوهش فقط در خصوص منطق الطّیر است.

رضوان محبوبی‌فر و مریم محمدی نصرآبادی (۱۳۷۹) در مقاله «انسان کامل در حدیقه‌ی سنایی و منطق الطّیر» بیشتر به بیان مصداق‌های انسان کامل در دو اثر و مقایسه‌ی آن‌ها پرداخته‌اند و در خصوص دیگر آثار عطار به واکاوی نپرداخته‌اند.

حسین رزمجو (۱۳۷۹) در کتاب «انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی» به طرح مباحث کلی در باب انسان کامل و آرمانی در ادبیات عرفانی و حماسی می‌پردازد اما مشخصاً در خصوص پژوهش حاضر و آثار عطار به طرح موضوع نپرداخته است. براساس آنچه گفته آمد، نوآوری و ابتکاری بودن مقاله حاضر کاملاً مشهود است.

چهارچوب نظری بحث

عطار بیش از آن که به درمان جسمی افراد بپردازد، به درمان روحی آن‌ها پرداخته است و در مقام درمان آنها تلاش فراوان نموده است. علت اینکه شیخ به بیان معایب روح در قالب امثال و حکایت‌های زیادی می‌پردازد یکی آن است که مردم به نواقص و معایب روحی خود آگاه بشوند و دیگر آنکه درصد درمان آن‌ها باشند. پس نخستین گام برای درمان بیماری‌های روحی، شناخت و آگاهی داشتن است. البته هر فردی می‌تواند خود را بهتر از دیگران بشناسد و از عیوب و آفت‌های درونی خود باخبر بشود و در مورد رفع آن‌ها چاره‌اندیشی کند. انسان این موضوع را در می‌یابد که زمانی راه تکامل و تهذیب اخلاق، به روی او باز خواهد شد که خودش را بشناسد و به نقاط ضعف خویش آگاه گردد و برای رفع آنها برنامه‌ریزی کند.

عطار شاعر آگاه و ماهر است که آفت‌ها و عیوب نفسانی انسان را به خوبی شناخته و مورد بررسی قرار داده است و آن‌ها را در اشعار خود به نحو شایسته و به استادی تمام بازگو نموده است. انسان در اشعار عطار به خاطر جنبه‌های مادی و ملکوتی وجودش هم ستایش شده و هم مورد سرزنش قرار گرفته است. سرزنش شدن او به خاطر جنبه‌های مادی اوست که توجه بیش از حد به این جنبه، انسان را مظهر زشتی‌ها و پستی‌ها معرفی می‌کند و توجه بیش از حد به جنبه‌ی ملکوتی، او را مظهر زیباترین و برترین موجود، نشان می‌دهد همان که سبب رسیدن آدمی به مقام خلیفه الهی می‌شود.

«عطار در آثار خود سیمای جذابی از یک انسان آرمان طلب و حقیقت جو را نشان می‌دهد که در پی یافتن حقیقت، تمام مراحل هولناک راه سلوک را طی می‌کند و مخاطرات راه را همچون شهید در کام دل می‌ریزد، و تا آن سوی قاف ازلیت اوج گرفته، پراونه‌وار هستی خود را در آتش عشق سیمرغ حقیقت محو می‌کند. عطار انسان کامل را آینه‌ی حق می‌داند که هر زیبایی در وجود او، عکس آن جمال مطلق است؛ دل او جام جهان‌نما و تجلی‌گاه اسرار الهی است؛ او قطب عالم است که همه چیز بر مدار او می‌گردد و حتی گردش افلاک به حرمت اوست.» (حجازی، ۱۳۷۸: ۳۷ - ۳۶)

شیخ برای نشان دادن درون و خلق و خوی افراد بیشتر از تمثیل کمک گرفته است؛ یعنی هدف و غرض او از طرح و بیان حکایات و روایات، معنای ظاهری آن‌ها نبوده است، بلکه قصد و هدف کلی‌تری از آن بیان دنبال می‌کند. تمثیل‌های او پر از نکات آموزنده اخلاقی و تعلیمی و در عین حال زمانی هم گزنده و عبرت‌انگیز است؛ مثلاً عطار در معروف‌ترین اثر سمبولیک عرفانی خود - منطق الطیر - قهرمانان حکایت خود را از میان پرندگان (مرغان) برگزیده است که هر کدام از این مرغان نماینده‌ی یک طبقه یا تیپ از افراد است. وی با مهارت و استادی تمام شخصیت‌های انسانی را در قالب پرندگان جا می‌دهد و خصوصیات و ویژگی‌های آن‌ها را بیان می‌کند. در این اثر

هر یک از مرغان، مظهر و نماینده‌ی یکی از آرزوها، تمایلات، تعلقات، دل‌بستگی‌ها و ضعف‌های بشری است.

او برای معرفی افراد انسانی و تشریح صفات و خصلت‌های آن‌ها از شخصیت‌های گوناگون و متنوع استفاده کرده است و در قالب این شخصیت‌ها صفات و خصلت‌های پسندیده و نکوهیده‌ی بشری را توضیح داده و معرفی کرده است. «در هر کدام شخصیت‌ها، یکی از خصایص و صفات اساسی بشری چون عشق، خلوص و صدق‌نیت، وارستگی، و یا شهوت‌پرستی، ریاکاری، دنیا دوستی و... غالب است، و هر شخصیت نماینده‌ی تام و تمام یکی از این صفات است؛ چنانکه گویی هستی وی به تمامی در همان یک خصیصه، صفت یا اندیشه‌ی خاص منحصر است و هیچ ویژگی و صفت دیگری ندارد، و صفات و خصایص انسانی دیگر در وی غایب است و یا مطرح نیست.» (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۱۷۶)

زرّین کوب با بیان این نکته که موعظه‌های عطار ارائه‌ی راه‌هایی است که سالک را در سیر الی الله یاری می‌کند و او را به عالم معنویات نزدیک می‌سازد، و نیز این که تا سالک به اخلاق انبیا و اولیا و افراد متواضع آراسته نگردد نمی‌تواند به دنیای روحانی نزدیک شود، در مورد اشخاص و شخصیت‌های قصه‌های عطار چنین می‌گوید: «در این قصه‌ها، اخلاقی را که مطلوب صوفیه و متضمن الزام از خود رهایی و ترک تعلقات است عطار مخصوصاً در احوال زهاد، مشایخ، فقها، متشرعه و مشایخ صوفیه تصویر می‌کند. در مثنویات، بسیاری از حکایات تذکره دربار‌ه‌ی زهاد و مشایخ تکرار می‌شود. ذکر قصه‌هایی در باب امثال با یزید و جنید و ذوالنون و رابعه و حسن بصری، بشر حافی، احمد حنبل، بوعلی، معشوق طوسی و... از همین مقوله است. در احوال سایر خلق از تمام طبقات نمونه‌های اخلاق عالی یاد می‌شود - غلام برده، روستایی، دزد، گدا، کنّاس، رمال، خونی، زندانی، اعرابی، درویش، قاضی، مفتی، محتسب که آنچه از احوال آنها در قصه‌ها می‌آید متضمن تعالیم اخلاقی است. در احوال پادشاهان و وزیران مثل محمود و مسعود... نیز بارها نمونه‌های عالی اخلاقی مثل سخاوت و بلند نظری و عشق راستین و عبرت‌پذیری و توکل و تسلیم و تفکر را تعلیم می‌دهد. بیشتر از همه از گفتار مجذوبان، شوریدگان و مجنونان عاقل نکته‌های لطیف و آموزنده که می‌تواند الگوی رفتار درست انسانی باشد نقل می‌کند.» (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۱۶۶-۱۶۵)

در ادامه به بررسی خصلت‌های نیکو و ویژگی‌های اخلاقی و فکری انسان کامل در آثار عطار به ترتیب الفبایی و در قالب گزاره‌هایی مستقل می‌پردازیم:

۱- آزادگی

آزادگی و وارستگی یکی از عالی‌ترین صفات اخلاقی است که اهمیت و برجستگی آن در تمامی آثار عرفا و به خصوص عطار مشهود است. در حکایتی آمده است: اصمعی در راهی

می‌رفت، کناسی را دید که در حال کار کردن بود و با خود می‌گفت ای نفس نفیس تو را از کار خسیس آزاد کردم و گرامی داشتم... اصمعی به او گفت تو در نجاسات کار می‌کنی از این خوارتر در جهان چه چیزی است؟ کناس به او گفت: از این خوارتر بر در خانه‌ی چون تویی ایستادن و چیزی خواستن است:

«هر که پیش خلق خدمتگر بود کار من صد بار از او بهتر بود
گر چه ره چون سر بریدن نبودم گردن منت کشیدن نبودم»

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

یا در قسمتی دیگر از اشعار، آزادگی را پادشاهی جهان می‌داند:

«پادشاهی جهان آزادگی است نه چون من جانسوز کار افتادگی است»

(همان: ۳۶۶)

شاعر حکایت می‌کند که بقراط حکیم مسیری را پیاده می‌رفت. سائلی به او رسید و گفت: ای مرد حکیم، پادشاهان جهان و همه‌ی دانشمندان به دنبال یافتن تو هستند، تو با این همه شأن و شوکت چرا پیاده می‌روی؟ اسبی بخواه و سوار شو. بقراط گفت بار تنم برپایم به از آن است که بار منتی بر گردنم:

«گر چه شه را منصب اسکندری ست بنده کردن خویشان را از خری ست»

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

عطار معتقد است این مدت کوتاه عمر را باید با آزادگی و به دور از وابستگی به هر صاحب قدرتی گذراند و اگر انسان صاحب قناعت باشد نفس خود را به اندک دنیا راضی می‌کند. چنان که در حکایتی آمده است پادشاهی به قصد شکار از کوهی بالا می‌رفت. بقراط حکیم را در گوشه غاری دید که نشسته و گیاهخواری می‌کند. یکی از همراهان شاه که او را شناخت به او گفت: ای بقراط مدت هاست که شاه می‌خواهد با تو هم نشین و هم صحبت شود. تو از او گریخته‌ای و اینجا علف خواری می‌کنی؟ بقراط به او گفت: اگر تو به گیاهی بسنده می‌کردی هرگز تن آزاده‌ی خود را بنده‌ی شاه نمی‌کردی. اگر نفس به این اندکی قناعت کند هم نشینی با شاه او را به چه کار آید؟ پنج شش روز عمر چه خوش و چه ناخوش سریع می‌گذرد و از آن جز بادی به دست نیست، برو که به مصاحبه‌ی پادشاه تو نیازی ندارم:

«گفت بقراطش ای مغرور شاه گر تو قانع بودی هم از گیاه
بر گیاه چون من بسنده کردی کی تن آزاده بنده کردی»

(همان: ۱۵۵)

۲- بخشندگی

فضل و بخشش، همان بزرگ‌ترین ایثار و از خودگذشتگی است که خداوند در قرآن کریم به واسطه‌ی همین ایثار انصار را ثنا گفت: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه» (حشر ۵۹ /

عطار با اشاره به آیه ای دیگر از قرآن کریم می‌فرماید:

«نفقه‌ی چیزی که داری چار سو لن تنالوا البر حتی تنفقوا»

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۱۷)

۳- پایبندی به شریعت

عطار در آثار خود با چراغ شریعت، قدم در مسیر طریقت می‌گذارد تا به اوج حقیقت برسد و او بین این سه مرحله پیوند برقرار کرده است که ضمن تمثیلی زیبا در مصیبت نامه توضیح داده است: طالبی جهان را به دنبال مطلوب بسیار می‌گردد. سرانجام به یک سه راهی می‌رسد که بر سر هر راه چیزی نوشته‌اند: بر سر یک راه نوشته اند راهی دراز است که عاقبت از این راه باز می‌گردد، بر سر راه دوم نوشته است یا از راه باز آیی یا برای همیشه از این راه باز نیایی و بر سر راه سوم نوشته است نه تنها باز نیایی، تا ابد نه نشانی و نه خبری از تو باقی نمی‌ماند. بعد این راه‌ها را معرفی می‌کند:

«راه اول در شریعت رفتن است	در عبادت بی طبیعت رفتن است
پس دوم راهت طریقت آمد ست	ور سیم خواهی حقیقت آمدست
در حقیقت گر قدم خواهی زدن	محو گردی تا که دم خواهی زدن»

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۸۸)

نیز در اسرارنامه این سه مرحله را این گونه بیان می‌کند:

«تو را سه چیز می‌باید ز کونین	بدانستن، عمل کردن، شدن عین
چو علمت از عبادت عین گردد	دلت آینه‌ی کونین گردد»

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۰۹)

او به خلاف برخی صوفیه که برای انجام مراسم خشک و رسمی خانقاه به شریعت و احکام دین پشت می‌کنند یا حداقل بی‌اعتنا می‌شوند، به شریعت محمد (ص) بسیار پایبند است و انتظار دارد سالکان واقعی نیز این گونه باشند:

«گر خواهی که بشناسی که کاری راستین هست قدم در شرع محکم کن که کارت راستین باشد»

(عطار، ۱۳۷۴: ۲۱۲)

او معتقد است باید بر صراط دین حرکت کرد و مواظب بود و در انجام اعمال مراقبت کرد

که حساسیت محاسبه‌ی اعمال، به اندازه‌ی دشواری گذر از پلی است که در زیر آن آتشی قرار دارد و بی احتیاطی انسان سبب سوختن در آن می‌شود:

«پس بر صراط شرع روان گرد و هوش دار زیرا که هست زیر صراط آتش سقر»

(همان: ۷۶۸)

«چند باشی در میان خرجه گیر تازه گردان زود اسلام ای غلام»

(همان: ۳۷۶)

عبارت «اسلام را تازه گردان» در واقع اعتراض به کسانی است که به ظاهر اسلام عمل می‌کنند، ولی درون آن‌ها از روح دین واقعی تهی شده است. عارف واقعی و کامل، فارغ از عادت و رسومات ظاهری است:

«با عادات و رسم نیست ما را کار ما کی ز مقام رسم و عاداتیم»

(همان: ۴۸۷)

به این دلیل که گاهی برخی عادات سدّ راه معرفت می‌شوند عطار سالک واقعی را از آن برحذر می‌دارد. شیخ معتقد است انجام عبادات سبب پرورش روح و رسیدن به کمال می‌شوند و انجام این تکالیف توفیقی است که از جانب خداوند نصیب بنده می‌شود:

«تو می‌خواهی به تسبیح و نمازی که خشنود آید از تو بی نیازی

نمازت توشه‌ی راه دراز است ولی او از نمازت بی نیاز است

جوانمردا یقین می‌دان به تحقیق که گر تکلیف کردت، داد توفیق»

(عطار، ۱۳۸۶: ۹۱)

شیخ با عباداتی که از سر تکلیف و بی روح صورت می‌گیرند و نه از سر صدق و صفای باطن، سخت مخالف است. او شریعت ظاهری را که خالی از روح عبادت است و در نتیجه بری از کمال جویی، کنار می‌گذارد. عطار قصد پاک کردن زنگار تزویر و ریا از چهره‌ی دین دارد و اگر خود ظاهر دین هم در این راه، مانع و حجابی باشد باید از سر راه برداشته شود. او ظاهراً شیوه‌ی کفار را پیش می‌گیرد، اما این به معنای ترک شریعت نیست بلکه می‌خواهد چهره واقعی و زیبای شریعت را به دور از هر نوع ناخالصی نشان دهد.

او در تمام آثارش ارادت خاصی به پیامبر(ص) دارد و توصیه به پیروی از ایشان می‌کند و ایشان را سلطان شرع و آقا و سرور هر دو جهان خطاب می‌کند:

«جاوید در متابعت مصطفی گریز تا نور شرع او شودت پیرو مقتدا

خورشید خلد مهتر دنیا و آخرت سلطان شرع خواجه‌ی کونین مصطفی»

(همان: ۷۰۳)

۴- تضرع و زاری در درگاه حق

عشق به مناجات و راز و نیاز با خداوند، از خصوصیات انسان‌های کامل است. اشعار عطار سراسر مشحون از اشعار عارفانه و خالصانه‌ی او نسبت به ذات خداوند باری تعالی است. شاید کمتر شاعری بتوان یافت که به اندازه‌ی او، زبان به مناجات باز کرده باشد:

«خالقا گر نیک و گر بد کرده ام هر چه کردم با تن خود کرده‌ام
عفو کن دون همتی‌های مرا محو کن بی حرمتی‌های مرا»

(عطار، ۱۳۷۲: ۵)

«خداوندا امید من، وفا کن دلم را از کرم حاجت روا کن
منور دار جانم را به نوری دلم را زنده گردان از حضوری
دلم را محرم اسرار گردان ز خواب غفلتم بیدار گردان»

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۳۱-۲۳۰)

عطار می‌داند که خداوند دوست دارد بنده اش در درگاهش زاری و تضرع کند و او به دل شکسته بسیار اهمیت می‌دهد (الله عند قلوب منکسره) خداوند چون گنجی است که بر دل شکسته‌ی سالک که همچون ویرانه ای است می‌نشیند:

«دوش نا گه آمد و در جان نشست خانه ویران کرد و در پیشان نشست
عالمی بر منظر معمور بود او چرا در خانه‌ی ویران نشست
گنج در جای خراب اولی تر است گنج بود او در خرابی زان نشست»

(عطار، ۱۳۷۴: ۵۳)

۵- حضور در درگاه حق

انسان کامل به سبب درکی که از معرفت حق تعالی دارد همواره خود را در حضور او می‌بیند و این حالت برایش حلاوت خاصی دارد که هیچ شادی و شیرینی جایگزین این حالت معنوی نمی‌شود، به همین دلیل هرگز در لحظه‌های تنهایی دل تنگ نمی‌شود بلکه با معبود خود راز و نیاز می‌کند. جوانی به نزد پیری که هیچ همدمی نداشت رفت و به او گفت از این تنهایی تنگدل نمی‌شوی؟ پیر گفت:

«با خدای خویش دایم در حضور چون توان شد تنگ دل؟ از پیش دور
هر که با او همدم خود همبر است یک دم از مُلکِ دو کونش خوش تر است»

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۶۷)

عطار معتقد است اگر انسان خود را در درگاه حق حاضر ببیند، مقبول درگاه الهی گردد و اصل هرکس همین احساس حضور در پیشگاه اوست:

حضور توست اصل تو دگر هیچ حضور تو همی باید دگر هیچ
اگر تو حاضر درگاه گردی ز مقبولان قرب شاه گردی»

(همان: ۱۹۰)

کسی که آشنای به حق است و حضور خود را نزد حق تثبیت می‌کند، حق نیز فیض نور خود را از او دریغ نمی‌ورزد:

«کسی کز آشنایی بوی دارد همی با قرب حضرت خوی دارد
بود حاضر در آن حضرت همیشه نباشد جز حضورش هیچ پیشه
چو با او حق بود حق نیز جاوید از آن سایه ندارد دور خورشید»

(همان: ۶۸)

شرط حضور در درگاه حق، فانی شدن از خویشتن است، چه تا سر مویی از سالک باقی باشد او را حضور دست ندهد:

«در حضور او کسی ننشست تا فانی نشد

گر سر مویی ز ما باقی بود تاوان کنیم»

(عطار، ۱۳۷۴: ۵۰۹)

در ذکر ابوسعید ابوالخیر آمده است: «نقل است که درویشی گفت: «او را کجا جویم؟»
گفت: «کجاش جستی که نیافتی؟ اگر یک قدم به صدق، در راه طلب کنی، در هر چه نگری او را
بینی.» (عطار، ۱۳۸۷: ۷۰۷)

۶- خموشی گزیدن

سالک واقعی باید راز عشق را در درون خود نگه دارد و آن را بر ملا نکند و در این صورت
به حقیقت و منتهای راه می‌رسد:

«گر سر کار طلبی صبر کن خموش تا صبر و خامشیت رساند به انتها»

(عطار، ۱۳۷۴: ۷۰۲)

عطار معتقد است که اگر دلی به معرفت رسید و از اسرار الهی باخبر شد باید آن را در دل
نگهدارد. نگهداری اسرا در دل سبب رسیدن انسان به کمال می‌شود:

«ای دل چو شراب معرفت کردی نوش لب بر هم نه سرّ الهی مفروش
در هر سخنی چو چشمه‌ی کوه مجوش دریا گردی گر بنشیننی خاموش»

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۳)

معشوق بی نشان است و از بی نشانی، نشان نتوان داد و سخن نتوان گفت، که باید

خموشی پیشه کرد:

گمانی چون برم چون کسی نبردست
نشانی چون دهم چون بی نشانست
مکن روباه بازی شیر مردا
خموشی پیشه کن کاین ره عیانست»
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۷)

خاموش ماندن عبادت است و انسان‌های واقعی چون همدمی و محرمی نمی‌یابند، عزلت می‌جویند و خاموشی می‌گزینند:

دلا خاموش چون محرم نیابی
مزن دم زان که یک همدم نیابی
چو مردان خوی کن دایم به طاعت
خموشی و صبوری و قناعت»
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۸۲)

۷- دردمندی

از نظر عطار درد عنصر ارزشمندی است که سبب و انگیزه‌ی طلب می‌شود. «در نزد او سلوک، ناشی از عشق و عشق ناشی از درد بود. تصوف هم از درد آغاز می‌شود، در درد ادامه می‌یابد و از درد به کمال می‌رسد.» (زرزین کوب، ۱۳۷۹: ۱۵۷)

طلب کردن کار واقعی عاشق حق است و عشق چون مرکبی تیزرو او را به مقصد می‌رساند اما در بین راه باید هرگونه خطر و بلایی را به جان بخرد زیرا درد عشق درمانی ندارد و چنین دردی سالک را به تکاپو وا می‌دارد:

«در عشق تو، بر خویشتم فرمان نیست
وین درد مرا به هیچ رو، درمان نیست
گفتی برهی گری سرم برخیزی
برخاستم از سر جان آسان نیست»
(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۲۸۷)

از نظر عطار آگاهی از دردِ درون، سبب رسیدن به مردی و کمال می‌شود:

«خواهی که ز شغل جهان فرد شوی
با اهل صفا همدم و همدرد شوی
غایب مشو از درد دل خویش دمی
مستحضر درد باش تا مرد شوی»
(همان: ۲۸۹)

«در عشق اگر جان بدهی جان اینست
ای بی‌سر و سامان! سر و سامان اینست
گر در ره او دل تو دردی دارد
آن درد نگه دار که درمان اینست»
(همان)

عطار معتقد است که انسان کامل، صاحب درد است و به واسطه‌ی داغ دلش، او را به عنوان مرد کامل و باتجربه می‌شناسند:

«تا نگریدی مرد صاحب درد تو
در صف مردان نباشی مرد تو»
(عطار، ۱۳۷۲: ۱۷۸)

«هر که را این حسرت و این درد نیست
خاک بر فرقش که او خود مرد نیست
هر که با این درد دل در هم سرشت
محو شد هم دوزخ او را هم بهشت»

(همان)

۸- دین داری

عطار دائماً خوانندگان آثار خود را در تمام مراحل سیر و سلوک و در همه‌ی نصایح عرفانی خود، به عبادت، ایمان و اطاعت از حق فرا می‌خواند و هر مطلبی که باشد با نتیجه‌ای حائز اهمیت در باب ایمان و دین داری آن را پایان می‌دهد. انسان بدون عبادت همانند قالب بی روح است و ارزش ندارد، خداوند همیشه و در تمام لحظات ناظر بر اعمال انسان است، پس آدمی نباید لحظه‌ای از او غافل شود.

زنی به دور خانه‌ی خدا طواف می‌کرد، مردی به چهره‌ی او نگاه کرد و زن متوجه آن نگاه غیرعادی شد به او گفت: تو اگر از راز کعبه آگاه بودی این گونه به من نگاه نمی‌کردی و از خدا غافل نمی‌شدی. از خداوند شرم نداری، او پیوسته شاهد و ناظر اعمال توست. اگر تو از او غایبی او با تو حاضر است، پس چرا از او اطاعت نمی‌کنی؟

«چو حق با تو بود در هر مقامی
مزن جز در حضورش هیچ گامی
اگر بی او زنی یک گام در راه
بسی تشویر باید خوردت آن گاه»

(عطار، ۱۳۵۹: ۲۳۲)

عطار انسان را تذکر می‌دهد که با حضور قلب نماز بخواند که در غیراین صورت نمی‌توان نام نماز را بر آن عبادت گذاشت و آدمی را از این که در نماز به همه چیز خداوند متعال فکر کند بر حذر می‌دارد:

«همه کار تو بازی می‌نماید
نمازت نانمازی می‌نماید
... اگر صد کار باشد از مجازت
نیاید یاد از آن جز در نمازت
نمازت چون چنین باشد مجازی
بود اندر حقیقت نانمازی»

(همان: ۹۹-۹۸)

دین و دنیا با هم در یک جا جمع نمی‌شوند، اگر چه روش عطار همواره مبتنی بر اعتدال است:

«گر تو را دین باید از دنیا مناز
هر دو با هم راست ناید، کژ مباحز»

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۲۶)

نیز شاعر در یکی از قصایدش اندرز می‌دهد که روزه‌ی صحیح بگیرد که قابل قبول حق باشد:

«ای دوست ماه روزه رسید و تو خفته‌ای
سالی دراز بوده ای اندر هوای خویش
آخر ز خواب غفلت دیرینه سر برآر
ماه‌ی خدای را شو و دست از هوا بدار»
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۸۲)

«ای خدا نقصان مده در جوهر ایمان من

گر به جز تو در دو عالم بنده پرور گویمی»
(همان: ۸۳۸)

او در پایان قصاید خود از خداوند می‌خواهد که ایمانش را حفظ کند و نقصانی در آن بوجود نیاید.

۹- رازداری و پوشاندن عیب دیگران

خداوند اسرار نهان همه‌ی انسان‌ها را می‌داند. از همه‌ی رازهای درون آگاه است، عیب‌ها را می‌بیند اما هرگز آن‌ها را برای بندگان دیگر فاش نمی‌کند. انسان نیز باید این گونه باشد؛ مبادا خطا و یا عیب کسی را به رخ او بکشد و بخواهد آن شخص را ضایع و یا تحقیر کند. می‌گویند روزی ابوسعید ابوالخیر در حمام بود و کیسه کش او مردی بی تجربه و خام. همین طور که شیخ را کیسه می‌کشید چرک‌های او را تا بازوی او می‌آورد و جمع می‌کرد. بعد از شیخ پرسید جوانمردی در جهان چیست؟ و بلافاصله شیخ به او گفت:

«شیخ گفت: شوخ پنهان کردن است پیش چشم خلق ناآوردن است»

(عطار، ۱۳۷۲: ۲۵۹)

جوانمردی یعنی عیب دیگران را پنهان کردن است و حتماً باید این نکته‌ی بس ارزشمند و مهم در راه و رسم زندگی و رعایت موازین اخلاقی به کار گرفته شود. این داستان آخرین حکایت منطق الطیر است. عطار از این موضوع بهره‌ی عرفانی می‌گیرد و سپس خطاب به خداوند می‌فرماید حال که تو در جوانمردی شایسته‌ای، ما را ببخش و گناهانمان و اشتباهاتمان را به رخمان نکش:

«قایم مطلق تویی اما به ذات وز جوانمردی بیایی در صفات

شوخی و بی شرمی ما در گذار شوخ ما با پیش چشم ما میار»

(همان)

عطار در دیوان به سالک واقعی تذکر می‌دهد که اگر مرد راه بین شده‌ای، عیب دیگران را مبین سعی کن به هرکسی که می‌نگری فقط حُسن و زیباییش را ببینی و این تنها خداوند است که بدون عیب است:

«گر مرد راه بین شده ای، عیب کس مبین

از زاغ چشم بین وز طـاووس پر نگر»
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۷۰)

«چند گردی گرد صورت عیب جـوی

حسن در غیب است، حُسن از غیب جوی»
(عطار، ۱۳۷۲: ۱۲۵)

انسان نباید فقط به عیب جویی از دیگران پردازد اما خطاهای خود را نبیند و نسبت به آن‌ها کور باشد.

«چند جویی دیگران را عیب باز آن خود یک ره بجوی از جیب باز»

(همان: ۱۷۰-۱۶۹)

نقل است که از ابراهیم ادهم پرسیدند چرا دعا می‌کنیم به اجابت نمی‌رسد؟ او چند مورد را ذکر کرد و در آخر گفت: «می‌دانید که شیطان دشمن است با او عداوت نمی‌کنید، بلکه با او می‌سازید، و از عیب خود دست نمی‌دارید، و به عیب دیگران مشغول می‌شوید. کسی که چنین بود دعای او چگونه مستجاب باشد.» (عطار، ۳۸۷: ۱۰۴) نیز در حکایتی خداوند به نوعی از حضرت موسی گله می‌کند که چرا قارون را که این همه با زاری هفتاد بار تو را خواند پاسخ ندادی؟ در حالی که اگر به زاری یک بار مرا مورد خطاب قرار می‌داد خلعت دین بر تش می‌کردم. شاعر در بیت آخر آن می‌گوید:

«هر که او عیب گنه کاران کند خویشتن را از خیل جباران کند»

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۰۴)

۱۰- رعایت ادب

سالکان واقعی باید آراسته به زیور ادب باشند. از نظر عطار ادب، نگاهداشتن عهد و پیمان است. حفظ عهدی است که خداوند در روز الست با انسان بست و انسان با پاسخ بلی آن عهد را امضا کرد. پس اولین بار که این پیمان شکسته شد زمانی بود که حضرت آدم ملک بقا را به دو گندم بفروخت و به دنبال هوای نفس این پیمان عشق را شکست و ترک ادب کرد:

«ای دل شوریده عهدی کرده ای تازه گردان چند داری در تعب

برگشادی بر دلم اسرار عشق گر نبودی در میان، ترک ادب»

(عطار، ۱۳۷۴: ۸)

ادب اساس راه تقرب به حضرت حق است و مایه‌ی رسیدن به مقامات والا:

«بندگی از خود شناسی شد تمام نیست مرد بی ادب صاحب مقام»

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۳۳)

رعایت ادب ترک منی و ترک وجود کردن و کشتن سگ نفس است، خود را فراموش کردن و از خویش مردن است:

«بی ادب آن جا مرو و گرنه کشندت در همه عالم چو خواستگار نیابی
سر چه فرازی پیاده شو ز وجودت زان که در این راه یک سوار نیابی»

(عطار، ۱۳۷۴: ۶۱۵)

گر بمیری در میان زندگی عطار وار زان پس ار تو دولتی جویی نشانی باشدت
«گر توانی کشت این سگ را به شمشیر ادب چون در آید مرگ عین زندگانی باشدت»

(همان: ۱۳)

[ابن عطا] گفت: «ادب ایستادن است بر مراقبت با هر چه نیکو داشته اند گفته آید. «عطار، ۱۳۸۷: ۴۳۱» [عبدالله منازل] گفت: «خدمت ادب است، نه مداومت بر خدمت، که ادب در خدمت عزیز تر است از خدمت. «همان: ۴۷۳» ادب به معنای این است که سالک حق خویشتن را بشناسد و چون شناخت می‌تواند شرط بندگی را به جا آورد:

«هر که پای از حدّ خود برتر نهد سر دهد بر و دین بر سر نهد
هر که در بی حرمتی گامی نهد در شقاوت خویش را دامی نهد
بنده ای را تا ادب نبود نخست بندگی از وی کجا آید درست»

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۵۵)

۱۱- شکرگزاری

انسان اگر در برابر نعمات الهی شاکر باشد، خداوند هم نعمتش را افزون می‌کند و توفیق عبادت و طاعت بیشتری به بنده‌ی خود می‌دهد. نعمت‌های الهی پیوسته و فراوان است پس لحظه ای غفلت کردن از سپاس‌گزاری، حرام است:

«چو هستت نعمت حق بی کناره تو را از شکر منعم نیست چاره
چون در حق تو نعمت بر دوام است دمی بی شکر حق بودن حرام است
و گر نفس تو در شکر است کاهل دلت باید که این مشکل کند حل»

(عطار، ۱۳۵۹: ۲۳۵)

انسان از عهده‌ی شکر نعمت‌های الهی بر نمی‌آید:

«من بی تو نمی‌توانم کرد و احسان تو را شمار نتوان کرد
گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد»

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۸۴)

شناخت خداوند و مشاهده‌ی نعمت‌هایش سبب شکرگزاری می‌شود:

«گر خدا را می‌شناسی بنده باش حق گزار نعمتِ دارنده باش
نعمت او می‌خوری در سال و ماه حق آن نعمت نمی‌داری نگاه»

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۹۱)

۱۲- صفا و پاکی ضمیر

دل انسان کامل به واسطه‌ی تجلی نور حق صاف و پاک است؛ به همین دلیل تجلی‌گاه انوار الهی می‌شود. دل او همچون آینه ای می‌شود که می‌تواند جمال و جلال خداوند را در آن ببیند و کم کم از آفت‌های نفسانی و هوا و هوس رها شده و آن عارف به اندازه‌ی روشندلی خود از اسرار غیب باخبر می‌شود:

«چون دل تو پاک گردد از صفات تافتن گیرد ز حضرت نور ذات
چون شود آن نور بر دل آشکار در دل تو یک طلب گردد هزار
دل به دست آر و جمال او ببین آینه کن جان، جلال او ببین»

(عطار، ۱۳۷۲: ۶۳)

یا در داستان ایاز و سلطان آمده است که ایاز بیمار شد و سلطان برای جویا شدن از احوال او قاصدی به پیشش فرستاد و گفت در راه هرگز درنگ نکن. خادم به شتاب به نزد ایاز رفت ولی وقتی آن جا رسید در کمال ناباوری دید که سلطان آن جا نشسته است و وقتی چگونگی این موضوع را سؤال کرد سلطان گفت چون لحظه ای دوری از او را تحمل نمی‌کنم، راه‌های پنهانی به سوی او دارم و هیچ کس از آن خبر ندارد:

«من رهی دزدیده دارم سوی او زان که نشکیم دمی بی روی او
راه دزدیده میان ما بسی است رازها در ضمن جان ما بسی است
... راز اگر می‌پوشم از بیرونیان در درون با اوست جانم در میان»

(همان: ۶۵)

آری عارف واقعی هزاران راه پنهانی و دزدیده با خدای خود دارد که دیگران از آن‌ها بی اطلاع هستند. او دایم با معشوق خود در حال راز و نیاز است و جمال و جلال او را با آینه‌ی دل می‌بیند.

۱۳- عبادت و بندگی حق

انسان سالک باید بنده‌ی واقعی خداوند باشد تا از اسرار الهی باخبر شود، نه به بهشت دل ببندد و نه از دوزخ بترسد فقط باید به خداوند عشق ورزید و در وقت آزمون الهی، گوهر وجود خود را نشان داد:

«تا بهشت و دوزخ در ره بود جان تو زین راز کی آگاه بود
چون از این هر دو برون آیی تمام صبح این دولت برون آید ز شام»

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

«بنده نبود آن که از روی گزاف می‌زند از بندگی پیوسته لاف
بنده وقت امتحان آید پدید امتحان کن تا نشان آید پدید»

(همان: ۱۴۱)

از نظر عطار سالک واقعی هرگز اهل ادعای دروغین و گزاف نیست و مقام بندگی در میان خاص و عام برترین مقام است. او این را چند بار در ابیات خود مطرح می‌کند:

«نیست ممکن در میان خاص و عام از مقام بندگی برتر مقام
بندگی کن بیشتر از این دعوی مجوی مرد حق شو عزت از عزای مجوی»

(همان: ۱۰۷)

«ور تو مرد زاهدی، شب زنده باش بندگی کن تا به روز و بنده باش»

(همان: ۱۹۷)

فرمانبرداری از خداوند، برترین مقام انسان در میان زمین و آسمان است. در این زمینه حکایتی از محمود و ایاز آمده است که می‌گوید: ایاز جام لعل گران بها و زیبایی در دست داشت. محمود به وی گفت: جام را به زمین انداز. ایاز اطاعت کرد، آن را بر زمین زد. جام قیمتی صد پاره شد، فغان از حاضران برخاست که چرا این کار را کردی؟ و جام بی قیمت را شکستی؟

«گفت فرمان بردن این شه مرا برتر از ماهی بود تا مه مرا
تو به سوی جام می‌کردی نگاه لیک من از جان به سوی قول شاه
بنده آن بهتر که بر فرمان رود جام چپود چون سخن در جان رود»

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۸۶)

عاشق واقعی باید از جان و دل فرمان معشوق را بپذیرد و اطاعت کند و گفتارش و اعمالش به خواست او باشد.

عطار به سالکان واقعی هشدار می‌دهد که توشه‌ای از کار خیر و عبادت برای جهان آخرت خود فراهم سازند که آن‌جا کار محاسبه سخت دشوار است:

«توشه‌ی این ره بساز آخر که مردان جهان

در چنین راهی فرو ماندند چون خر در خلاب

شب چو مردان زنده دار و تا توانی می‌مخسب

زان که زیر خاک بسیاریت خواهد بود خواب»

(عطار، ۱۳۷۴: ۷۳۸)

۱۴- عدالت ورزی یا دادگری

عدالت و مروّت داشتن لازمه‌ی خصلت‌های آدمی است، اما علاوه بر این عطار از پاداش اخروی برای این صفات سخن می‌گوید. او در توضیح و تعلیم این صفات انسانی می‌گوید: عدالت آن نیست که تو خوش بنشینی و آتش در سرای این و آن زنی. عادل آن است که همه‌ی مردم را چون خود دوست بدارد و خلق را چون خود بداند.

انوشیروان از ویرانه ای می‌گذشت، مرد ژنده پوش بدبختی را دید، بر خاک افتاده و سر بر خشت نهاده است. حیران به او نگریست. مرد دیوانه گفت: تو انوشیروان عادل؟ جواب داد مردم چنین می‌گویند. دیوانه گفت: دهان همه پر از خاک باید کرد. این چه عدالتی است که من در این ویرانه سر بر خشت گذارم و از برگ گیاه سدّ جوع کنم و تو بر تخت زرّین خفته باشی و صد سیم بر در، کنار تو باشی. تو چنان خوش و من چنین ناخوش:

«آن من بین وان خود دل این بُود این چنین عدلی کجا آیین بُود

گر درین سختی و جوع و بیدلی طلاق آری پادشاه عادل»

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

یا در قسمتی دیگر از عدل و انصاف سخن می‌گوید که در جهان هیچ گونه جوانمردی برتر

از انصاف دادن نیست و این سلطان همه‌ی صفات خوب است:

«گفت: انصاف است سلطان صفات هر که منصف شد، برست از ترّهات

از تو گر انصاف آید در وجود به که عمری در رکوع و در سجود

خود فتوت نیست در هر دو جهان برتر از انصاف دادن در نهان»

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۴۸)

۱۵- عشق ورزی و محبت

انسان کامل باید عشق الهی را در دل داشته باشد که قدرتی شگفت‌انگیز دارد و قابل وصف نیست. بارها عطار به این موضوع اشاره می‌کند و لازمه‌ی رسیدن به کمال و آزادگی را عشق می‌داند:

«مرد کار افتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را
تو نه کار افتاده ای نه عاشقی مرده ای تو، عشق را کی لایقی»

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۸۷)

در انسان عاشق همواره درد طلب وجود دارد و ذره‌ای از عشق واقعی برای او از همه‌ی آفاق بهتر است. عطار درد را بر همه‌ی عاشقان ترجیح می‌دهد و هیچ عشقی بدون وجود درد کامل نیست. و این همان راز خلیفه الهی انسان است. فرشتگان با آن همه بندگی فقط درد ندارند و این مقام فقط خاص انسان است. عاشق واقعی تسلیم محض خداوند است:

«عاشق آتش بر همه خرمن زند ارّه بر فرقش نهند او تن زند
... ذره ای عشق از همه آفاق به ذره ای درد از همه عشاق به
عشق مغز کاینات آمد مدام لیک نبود عشق بی دردی تمام
قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست»

(همان: ۶۷-۶۶)

شیخ معتقد است عاشق واقعی ابتدا سختی‌ها و سوز و گدازها را تحمل می‌کند، بعد از آن از جانب حق مورد لطف و عنایت قرار می‌گیرد:

«عاشقی در چستی و چالاکی است هر که عاشق نیست کرمی خاکی است
عشق را گاهی نوازش باشدت گاه چو شمعی گدازش باشدت
تا نخواهی دید در اول گداز نیست در آخر تو را ممکن نواز»

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۲۵)

نیز حکایتی در مصیبت نامه آمده است در مورد محمود غزنوی و ایاز و زنی که عاشق ایاز شده بود. روزی سلطان محمود با لشکریانش از روبروی خانه‌ی این زن عاشق می‌گذشتند. زن آهی کشید و محمود آه را شنید علت را که جويا شد دید آن زن از شدت عشق به ایاز آه کشیده و فقط یک آرزو دارد آن هم این است که از دست ایاز شربتی مفرح بخورد، اما قبل از رسیدن به آرزو جان می‌دهد و قبل از مرگ، شاه را مورد عتاب قرار می‌دهد که تو عاشق واقعی نیستی چون سخنانم را در باب عشق به ایاز درک نمی‌کنی:

«هر که او خواهان دردِ کار نیست / از درخت عشق برخوردار نیست
گر تو هستی اهل عشق و مردِ راه / درد خواه و درد خواه و درد خواه!»
(همان: ۳۶۷)

درد عشق کرانه و مرزی ندارد و فقط در این راه بی نشان، باید جان و دل را قربانی کرد:
«در عشق درد خود را هرگز کران نبینی / زیرا که عشق جانان دریای بی کران است
تا چند جویی آخر، از جان نشان جانان / در باز جان و دل را، کین راه بی نشان است»
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۳)

۱۶- قناعت

قناعت سبب عزت انسان می‌شود و در مقابل آن طلب، خواری و ذلت به بار می‌آورد.
قناعت، عشق دنیا و هواهای نفسانی را بر دل انسان سرد می‌کند. عطار پس از حکایت عامربن
قیس که تره ای را نمک می‌زد و بدون نان می‌خورد و قانع بود می‌گوید:
«هر که در راه قناعت مرد شد / ملک عالم بر دل او سرد شد»

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۲۵)

«گر من اندر ملک دین گنج قناعت دارمی

خوشیشتن را ملکت عالم میسر گویمی»

(همان: ۸۳۷)

اسکندر در چین مهمان فغفور چین می‌شود. فغفور کاسه ای جواهر جلویش می‌گذارد و از
او می‌خواهد از آن غذا بخورد. اسکندر می‌گوید در این کاسه که غذا نیست! فغفور می‌گوید مگر
تو در مملکت خود جواهر نمی‌خوری؟ اسکندر می‌گوید نه، من هم مانند دیگر مردم نان می‌خورم.
فغفور می‌گوید پس اگر تو جواهر نمی‌خوری و با دو گرده‌ی نان سیر می‌شوی چرا جهانی را به
خاک و خون کشیدی و راحت و آسوده در کشورت حکومت نکردی؟

«هیچ کس را در جهان بحر و بر / از قناعت نیست ملکی بیشتر»

(عطار، ۱۳۹۲: ۳۲۴)

«قناعت کن به آبی و به نانی / حساب خود چه گیری با زیانی
همه کار جهان، ناموس و نام است / اگر نه نیم نان روزی تمام است
برو، هر روز، ساز نیم نان کن / دگر بنشین و کار آن جهان کن
فراغت در قناعت هر که دارد / ز مهر و مه کلاهش ترک دارد»

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۵-۲۰۴)

۱۷- نفس‌کشی

«انَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ أَلَا مَا رَحِمَ رَبِّي» (یوسف / ۵۳)

غرایز و تمایلات روحانی و جسمانی انسان گاه او را به علو مرتبه و اوج شرافت و انسانیت می‌رساند و گاه او را به پست‌ترین درجه یعنی اسفل السافلین سقوط می‌دهد و انسان بسته به آن که در مسیر اعتقادی و اخلاقی خود چه هدفی را دنبال می‌کند شخصیتی متکامل یا ناقص پیدا می‌کند. مبارزه با نفس امّاره سبب رسیدن به کمال می‌شود و راه طریقت جز با تحمّل سختی‌های این راه میسر نمی‌شود.

«نفس کافر را بکش مؤمن بباش چون بکشتی نفس را ایمن بباش»

(عطار، ۱۳۷۲: ۳۴)

در دو عالم شیر آرد در کمنند	هر که این سگ را به مردی کرد بند
گرد کفشش را نیابد هیچ مرد	هر که این سگ را زبون خویش کرد
خاک او بهتر ز خون دیگران	هر که این سگ را نهد بندی گران
هم سگ و هم کاهل و هم کافر است»	نفس تو هم احوال و هم اعور است

(همان: ۱۱۱)

در اشعار عطار بارها از نفس به عنوان سگ یاد می‌شود و آن را با این صفات توصیف می‌کند: اگر انسان بر سگ نفس غلبه کند به اوج قلّه‌ی ایمان می‌رسد و به وادی ایمنی که هیچ خطری آن را تهدید نمی‌کند. شیخ می‌گوید افرادی که بر نفس فائق می‌شوند به مرتبه‌ای می‌رسند که هیچ مردی نمی‌تواند گرد کفشش را بیابد و خاک وجود چنین افرادی از خون دیگران بهتر است.

نفس همچون پادشاهی است که امر به بدی‌ها می‌کند و شیاطین لشکر و فرمانبردار آن هستند. سالک واقعی با ریاضت‌های فراوان می‌تواند بر نفس غلبه کند و سپس به گنجینه‌ی اسرار الهی راه یابد، البته هرکسی به این مقام نمی‌رسد:

«هست نفس شوم تو چون ازدهای هفت سر

جان تو با ازدهای هفت سر، در ششدر است

... در نهاد آدمی شهوت چو تشتی آتش است

نفس سگ چون پادشاهی و شیاطین لشکر است»

(عطار، ۱۳۷۴: ۷۴۹)

از نظر عطار اگر انسان می‌خواهد به مقام قرب برسد باید از سگ نفس دوری کند:

«بُعد جوی از نفس سگ گر قرب جان می‌بایدت

ترک کن این چاه و زندان گر جهان می‌بایدت»

(همان: ۱۵)

تا زمانی که سالک واقعی هواهای نفسانی را کنار نگذارد، جان ارزشمندش به پلیدی‌ها آلوده می‌گردد:

«تا نپردازی تو از نفس خسیس در نجابت گم شد این جان نفیس»

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۲۳)

تو را افراسیاب نفس ناگاه چو بیژن کرد زندانی در این چاه

ولی اکوان دیو آمد به جنگت نهاد او بر سر این چاه سنگت

(عطار، ۱۳۵۹: ۹۴)

که در کتاب فرهنگ نوادر لغات، نویسنده اکوان دیورا کنایه از خواهش‌ها و علائق نفسانی در نظر گرفته است. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۰: ۵۸)

۱۸- وفاداری

بهترین مصداق وفاداری در داستان شیخ صنعان دیده می‌شود که یاری از یاران شیخ در هنگام سفر آن‌ها به روم غایب بوده و همراه آن‌ها نمی‌رود و وقتی جریان دلدادگی شیخ را می‌فهمد مریدان را که از روم بازگشته‌اند و شیخ خود را تنها گذاشته‌اند سرزنش می‌کند و می‌گوید چرا مرادتان را که این‌گونه در وادی عشق گرفتار شده‌است یاری نکرده‌اید؟ باید حتی اگر او کافر شده شما هم کافر می‌شدید اما تنهائش نمی‌گذاشتید! یار واقعی در زمان مواجهه با سختی‌ها و مشکلات شناخته می‌شود:

«گر شما بودید یار شیخ خویش یاری او از چه نگرفتید پیش

شرمتان باید آخر این یاری بود؟ حق‌گزاری و وفاداری بود؟

چون نهاد آن شیخ بر زَنّار دست جمله را زَنّار میبایست بست

هر که یار خویش را یاور شود یار باید بود اگر کافر شود»

(عطار، ۱۳۷۲: ۸۳)

عطار ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی ارزشمندی را در قالب حکایت بیان می‌کند تا در اذهان ماندگارتر شود و نمود عملی آن تأثیر گذارتر باشد. در حکایتی می‌گوید طفلی بلبلی در قفس داشت که بیش از حد بی‌تابی می‌کرد. مردی به اسم سفیان پولی به آن طفل داد تا آزادش کند. سپس بلبل آزاد شده هرروز به سوی باغ‌ها و دشت‌ها می‌رفت و شب نزد سفیان باز می‌گشت

و خیره به سفیان که در حال عبادت بود می‌نگریست. این کار ادامه داشت تا سفیان دار فانی را وداع گفت. جنازه‌ی او بر دوش مریدان حمل می‌شد که بلبل نیز آمد و همراه جنازه حرکت می‌کرد و پس از دفنش بر سر مزارش مقیم شد تا روزی که جان بداد. عطار از نقل این حکایت به انسان‌ها درس می‌دهد و آن‌ها را متنبه می‌کند که این معنای وفاداری واقعی است:

چشم بگشای و نکوکاری ببین	«بی وفا مردا وفاداری ببین
پیش او تعلیم کن درس وفا	کم نه ای از مرغکی ای بینوا
گر نمی‌دانی وفا آموز ازو	یاد گیر این قصه‌ی جانسوز او
سر نیچید از درش مرغی پیر	رحمت سفیان چو آمد کارگر
تا که جان در راه مهرش باخت او	کار مهرش تا به جان می‌ساخت او
نیست پیش از خلق با خلق خدای»	در ترازو هیچ چیز از هیچ جای

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۰۴)

یا در داستان آن پادشاه هندوی که به دست محمود غزنوی اسیر شد و شب و روز در درگاه خداوند گریه و زاری می‌کرد، آمده است محمود علت گریه را پرسید و آن پادشاه گفت من از خود شرمنده‌ام زیرا اگر خداوند در روز قیامت سؤال کند چرا تا زمانی که به دست دشمن اسیر نشده بودی از ما یاد نکردی هیچ پاسخی برای این بی‌وفایی ندارم:

درس و دیوان نکوکاری شنو	«حرف انصاف و وفاداری شنو
ور نه بنشین دست از این کوتاه کن	گر وفاداری تو عزم راه کن
نیست در باب جوانمردی وفا»	هر چه بیرون شد ز فهرست وفا

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۵۰)

آری از نظر شیخ هرکس از فهرست وفا و وفاداری بیرون است به دور از جوان مردی است . انسان وفادار هرگز از پای نمی‌نشیند و حق سپاس‌گزاری از پروردگار را ادا می‌کند.

نتیجه‌گیری

عطار عارف بزرگی است که تمام موجودیت ادبی خود را وقف تصوف، اخلاق و تبیین مراحل سیر و سلوک کرده است. او شریعت را همچون چراغی روشنی‌بخش را طریقت دانسته و هر دو مرحله را نردبانی برای رسیدن به حقیقت قرار داده است. انسان کامل که او در آثارش مطرح می‌کند به انسان کاملی که در اسلام مطرح است شباهت وافری دارد. زیرا او با صراحت تمام ارادت خود را به پیام‌آور توحید حضرت محمد(ص) اظهار کرده است و ایشان را به عنوان مصداق اصلی انسان کامل معرفی می‌کند و هم از فیض وجود اوست که انبیاء و اولیای الهی توانسته‌اند به مرتبه کمال برسند. شیخ عطار در آثار خود بسیاری از نکات اخلاقی را با ریزبینی و دقت از نظر می‌گذراند. ارزش‌های والایی چون: اخلاص، ایثار، تواضع، ادب، حُسن خلق، دوری از تعلقات دنیایی و هواجس نفسانی، امیدواری به رحمت حق و تضرع به درگاه او، استقامت در برابر سختی‌ها را با حکایاتی جذاب و تأثیرگذار همراه می‌کند که همه برگرفته از فرهنگ قرآنی هستند و اینگونه بر مخاطبان خود بیشتر تأثیر می‌گذارد. زبان ساده و روان او در به کار بردن شیوه تمثیل در بیان مباحث اخلاقی، از برجسته‌ترین خصوصیات شعری اوست.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. اشرف زاده، رضا، (۱۳۷۰)، فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری، چاپ دوم، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲. _____، (۱۳۷۳)، شرح گزیده منطق الطیر، چاپ اول، تهران: اساطیر.
۳. _____، (۱۳۷۳)، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران، اساطیر.
۴. اته، هرمان، (۱۳۵۶)، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضا زاده شفق، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵. اخلاقی، اکبر، (۱۳۷۷)، تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار، اصفهان: فردا.
۶. اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۵۴)، آواها و ایماها، تهران: توس.
۷. انصاری، عبدالله، (۱۳۶۳)، صدمیدان، مصحح قاسم انصاری، چاپ سوم، تهران: طهوری.
۸. _____، (۱۳۸۲)، صد میدان، مقدمه و تصحیح محمود نجفی، چاپ اول، قم: کتاب سری اشراق.
۹. انوری، حسن، (۱۳۹۰)، فرهنگ فشرده سخن، ۲ جلد، چاپ ششم، تهران: سخن.
۱۰. ایرانی، محمد و حسین صادقی (۱۳۹۰). «رابطه انسان با خدا بر پایه اندیشه خداگونه‌پنداری انسان در آثار عطار نیشابوری»، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی سمنجان، سال سوم، تابستان ۱۳۹۰، شماره ۷، صص ۷۳-۱۰۸.
۱۱. حجازی، بهجت‌السادات، (۱۳۷۸)، «انسان کامل در آثار عطار»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۱، صص ۳۷-۳۵.
۱۲. رزمجو، حسین، (۱۳۷۹)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، تهران: امیرکبیر.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، صدای بال سیمرغ درباره زندگی و اندیشه عطار، چاپ دوم، تهران: سخن.
۱۴. سجادی، جعفر، (۱۳۶۲)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ سوم، تهران: طهوری.
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۵۹)، الهی نامه، تصحیح هلموت ریتز، تهران: توس.
۱۶. _____، (۱۳۷۲)، منطق الطیر (مقامات الطیور)، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۷. _____، (۱۳۷۳)، گزیده منطق الطیر، تلخیص و شرح حسین الهی قمشه ای، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۸. _____، (۱۳۷۴)، *دیوان*، تصحیح تقی تفضلی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. _____، (۱۳۸۶)، *اسرارنامه*، با مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران: سخن.
۲۰. _____، (۱۳۸۶ الف)، *مختار نامه*، با مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: سخن
۲۱. _____، (۱۳۸۷)، *تذکره‌الاولیا*، با توضیح محمد استعلامی، چاپ هجدهم، تهران: زوار.
۲۲. _____، (۱۳۹۲)، *مصیبت نامه*، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران: سخن.
۲۳. فروزان‌فر، بدیع‌الزمان، (۱۳۸۹)، «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری»، تهران: زوار.
۲۴. کوبا، فاطمه؛ بهجت‌السادات حجازی و صالحه غضنفری مقدم، (۱۳۸۹)، «بررسی و مقایسه مفاهیم عرفانی منطق الطیر با جانانان مرغ دریایی ریچارد باخ»، *جستارهای ادبی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، پائیز ۱۳۸۹، دوره ۴۳، شماره ۳، صص ۴۹-۷۰.
۲۵. محبوبی‌فر، رضوان؛ مریم محمدی نصرآبادی، (۱۳۷۹)، «انسان کامل در حدیقه‌ی سنایی و منطق الطیر»، اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زمان و ادبیات، تهران.
۲۶. مصاحب، غلامحسین، (۱۳۴۵)، *دایره‌المعارف فارسی*، ۲ جلد، تهران: فرانکلین.
۲۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۱)، *انسان کامل*، چاپ پنجاه و سوم، تهران و قم: صدرا.
۲۸. معین، محمد، (۱۳۶۴)، *فرهنگ فارسی*، ۶ جلد، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.

